

است که اورا پاپ روم می نامند و او رهبر کشور مستقلی است که واتیکان نام دارد . او در کاخی باشکوه در وسط جمع کثیری از مردان مذهبی که وزیران و دستیاران و خدمتگاران او از هر طبقه و درجه ای هستند و هر کدام خصوصیتی برای خود دارند زندگی می کند و یک گارد مسلح حامی و نگهبان او است . این مرد به صدها هزار روحانی کاتولیک که هر روز برای اداره امور دینی صدها میلیون پیرو در تمام دنیا فعالیت میکنند فرمان میدهد . از همان واتیکان است که او با حکومت های کلیه کشورهای سرمایه داری روابط برقرار می کند و از همانجا است که نمایندگان خود را به کشوری که لازم می دانند در جریان حوادث آن دخالت داشته باشد می فرستد . باری پاپ در تمام حیات سیاسی و اقتصادی بین المللی دخالت می کند و بیلا اقل می کوشد که دخالت کند .

ثروت های کلیسای کاتولیک از حد و حساب خارج است . این ثروتها در انواع و اقسام معاملات و عملیات سرمایه داری بکار انداخته شده است . واتیکان نه تنها صاحب اراضی وسیع زراعتی و مؤسسات کشاورزی است بلکه مقدار قابل توجهی نیز سهام کارخانجات و کارگاه های مختلف از جمله راه آهنها و شرکتهای نفتی

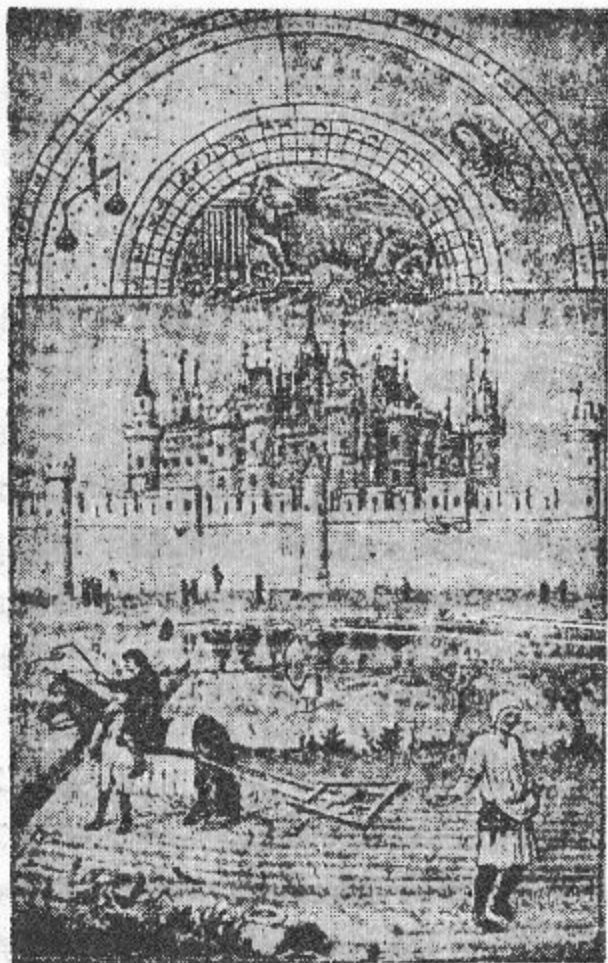
و غیر نفتی و بانکهارا در دست دارد، چنانکه اگر بگوییم پاپ یکی از بزرگترین سرمایه دارن عالم است به راه اغراق نرفته ایم. و عجب آنکه وجود این مؤسسه عظیم صنعتی و تجارتي و مالی و این دستگاه نیرومند فشار سیاسی و فکری بر مبنای انجیلها توجیه و تظہیر شده است.

انجیلها می گویند که عیسی یک روز به پطرس حواری گفت: «توسنگی (۱) و من بر این سنگ کلیسای خود را بنا می کنم.» پس از آن این افسانه را جعل کردند که پطرس نخستین کشیش مسیحی روم بنوده و روحانیون اعظم رومی جانشینان مستقیم او هستند. بنا بر این پاپها زایب منابان مختار عیسی در این دنیا و نمایندگان بلاعزل او هستند. بهمین دلیل است که کلیسای کاتولیک به واتیکان نام «تخت پطرس مقدس» راداده است و از پیروان خود می خواهد که از پاپ تجلیلی تقریباً ملکوتی بعمل آورند مثلاً در ضیافتهای باشکوه، باید تا طرسواری او را ببوسند. عنوان کامل پاپ این است: «قائم مقام عیسی مسیح و جانشین پطرس حواری و اسقف عالم و خلیفه عصر و شبان روحانی» و آیه همین عنوان ساده حکایت از تواضع و «فقر فکری» مذکور در انجیلها نمیکند؟

۱ - Pierre نام پطرس حواری است که به معنای سنگ است. (مترجم)

بدین گونه انجیلها تواضع و تحقیر ارادی نفس و فقر و درویشی را تبلیغ می کنند لیکن خود در عین حال بعنوان پایه و اساس کبر و غروری بیسابقه و تحقیر و تخفیف آدمی به شدیدترین صورت آن بکار می روند . آداب بوسیدن قاطرپاپ خود در این باره روشنگر مسئله است . و نیز لزوم بسط و توسعه قدرت پاپ را بر تمام ملل و تمام دول متکی به انجیلها می دانند . پاپها ضمن تبلیغ احکام انجیل مشعر بر اینکه در این جهان به جمع ثروت و مال نپردازید خود ثروت عظیمی گرد آورده اند . بطور کلی تمام فعالیت های کلیسا در طی قرون و اعصار که موجب ریختن جویها خون و کشته شدن میلیونها انسان شده است بر اصول مذهبی مندرج در انجیلها مبتنی است .

در قرون وسطی کلیسای کاتولیک بزرگترین فتودال زمان بوده است . در آن هنگام کلیسایک سوم تمام زمینهای زراعتی اروپا را مالک بود . میلیونها دهقان «سرف» در زمینهای او زراعت می کردند و جمع کثیری از کشیشان و سایر اعضای روحانیت را نان می دادند و غنی می کردند . کلیسا به کمک تعالیم انجیلی میلیونها دهقان گرمسینه و ازها درآمد بر اثر کار توان فرسا را در اطاعت و فرمانبرداری نگاه می داشت و بدین وسیله



يك سيناتور قرون وسطائي نشان دهنده هرف اجتماعي كليساي  
 كانوليك : دهقانان به نفع كليساها و فئودالها زحمت ميكشيد .  
 به نحو مؤثري به طبقه فئودالها كه طبقه حاكم اجتماع

بودند کمک می کرد. آموزش و پرورش را در نطفه خفه می کرد و دانشمندانی را که می کوشیدند در باره صیحت مطالعه کنند و علم و دانش را پیش ببرند به زنده سوختن در آتش محکوم می نمود و بدین طریق از بسط و پیشرفت دانشها جلو می گرفت .

از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم هشت جنگ خونین و ظالمانه بنام جنگهای صلیبی تحت رهبری کلیسای کاتولیک به وقوع پیوست ، ولی به چه منظور ؟  
در قرن یازدهم فلسطین به تصرف سلجوقیان که مسلمان بودند درآمد . بنابراین اورشلیم نیز که بقول انجیلها گور عیسی در آنجا است به تصرف ایشان درآمده بود . بر آن مکان بعدها معبدی بنیاد نهاده بودند . آن «مکان مقدس» به دست مسلمانان یعنی «دشمنان مسیحیت» افتاده بود .

از پایان قرن یازدهم ببعده کلیسا برای پس گرفتن فلسطین و «مقبره خداوند» نبرد را آغاز کرد . تحت رهبری روحانیون ، لشکرهای عظیمی از «جانبازان صلیبی» تجهیز شدند که همه برای جنگ با «کافران» حرکت کردند. صلیبیون در راه شهرها را غارت می کردند و آتش می زدند و سکنه آنها را می کشتند ، کتابها را

می سوزاندند و تأسیسات فرهنگی را ویران می کردند بدیهی است که مسافرت به فلسطین برای آنها کار ساده و راحتی نبود. معمولاً چنین سفری دو سال بطول می انجامید و ده ها هزار صلیبی در راه از بیماری یا گرسنگی یا از نزارهایی که بین خود می کردند می مردند. با اینهمه پیش از يك بار موفق به پس گرفتن اورشلیم نشدند و آنهم فقط در مدت کوتاهی توانستند آن را در تسلط خود نگاهدارند. اغلب اوقات حتی به فلسطین هم نمی رسیدند و بجای جنگ با مسلمانان بیشتر وقت خود را به غارت کشورهای مسیحی که از آنها عبور می کردند می گذراندند. معهذاً این مسئله مانع از آن نشده است که مورخین کلیسا بنویسند: سربازان صلیبی «کافران» را در خون خودشان غرق می کردند. این شاهکار عالی مسیحیت بنام «جنگهای صلیبی» خوانده شده است.

بسیار ساده لوحانه است اگر تصور کنیم که علت جنگهای صلیبی تمایل کلیسا به آزاد کردن «مقبره خداوند» بوده است.

دلیل اصلی جنگهای صلیبی این است که  
بازرگانان ثروتمند اروپایی می کوشیدند راههای نازهای  
برای تجارت با شرق باز کنند و فتودالها نیز در صدد

بودند سرزمینهای جدیدی فتح کنند تا در آنجا توده‌های جدیدی از دهقانان «سرف» را استثمار نمایند. و اما کلیسا ضمن اینکه به طبقه استثمارگر امکان می‌داد که به هدفهای خود برسد منافع شخصی خود را نیز از یاد نمی‌برد: او می‌خواست بر نفوذ و قدرت خویش بیفزاید و می‌کوشید تا با حرکت دادن توده‌های عظیم مردم و رهبری ایشان در جهتی که منظورش بود به این مقصود برسد. علاوه بر این، کلیسا می‌خواست نفوذ خود را به کشورهای جدیدی که سربازان صلیبی بایستی فتح کنند گسترش دهد. این امر به کلیسا امکان می‌داد که بر «گوسفندان مسیح» یعنی «اغنام‌الله» بیفزاید و کشیشان بنفخ خودپشم آن گوسفندان را بچینند. صلیبیون وقتی به جنگ می‌رفتند اراضی خود را تا حین «بازگشت!» به کلیسا می‌سپردند و چون بطور کلی عده بسیار کمتری از ایشان باز می‌گشتند (بیشترشان در راه می‌مردند) زمینهای ایشان در تصرف کلیسا باقی می‌ماند، و همین خود تولید ثروت سرشاری برای کلیسا می‌کرد. از طرفی جنگهای صلیبی امکان می‌داد که دهقانان «سرف» کینه‌ای را که از فئودالها در دل داشتند موقه خفه کنند. چون هر دو جزو سربازان صلیبی می‌شدند همه باهم به مقابله با دشمن مشترك

می رفتند و همین خود ارزش خاص جنگهای صلیبی را برای استعمارگران عرفی و شرعی (یعنی فتودالها و کلیسا) محرز می ساخت. تازه همه این کارها با تطهیر و تبرک کلیسا انجام می گرفت: عیسی در اورشلیم کشته شده و در همانجا آرمیده بود و لذا بایستی مقبره او را از دست «کافران» بیرون آورد. به همین بهانه بود که میلیونها انسان برای تأمین منافع استعمارگران به قتلگاه فرستاده می شدند. ارتکاب تبه کاریهای گوناگون بنام انجیل تحت رهبری پاپها (جانشینان پطرس حواری) در تمام دوران قرون وسطی ادامه داشته است.

در قرن دوازدهم در جنوب فرانسه (در آلبی Aibi) یک فرقه مسیحی تأسیس یافت که پیروان آن کتاب مقدس را به شیوه خاص خود تفسیر می کردند و نمی خواستند زیر بار احکام پاپ بروند. طبیعی است که اصل مطلب در این واقعه اختلاف عقیده مذهبی نبوده بلکه نبرد طبقاتی بوده که در زیر شعار مذهب ادامه داشته است. مالکیت ارضی کلیسا و بطور کلی سلطه روحانیون موجب آزار و مزاحمت صنعتگران غنی و بازرگانان این منطقه شده بود. لیکن بوخ کلیسای کاتولیک برگرده توده های کشاورز خرده پا و پیشه ور بیشتر سنگینی می کرده



وایشان را به طغیان واداشته است. مردم آلبی یا «مرتدین» تقاضای الغای مالکیت ارضی کلیسا و بازگشت به دوران «انجیلی» را داشتند، یعنی دورانی که کلیسا هیچگونه قدرت و نفوذ دنیوی نداشت و روحانیون در حالی که با فقر و فاقه بسر می بردند فقط به تبلیغ احکام انجیل اشتغال داشتند. مسام است که چنین درخواستی به مذاق کلیسای طمساع کاتولیک خوش نمی آمد و لذا تصمیم گرفت که به «وظیفه شرعی خود یعنی به برانداختن مرتدین آلبی» اقدام کند.

در سال ۱۲۰۸ پاپ اینوسان سوم قوایی برای گوشمالی مردم آلبی اعزام داشت. لشکر عظیمی که او برای این منظور تجهیز کرده بود بسوی میدان جنگ تاخت. این جنگ بیست سال بطول انجامید. آن منطقه آباد به آتش و خون کشیده شد. هزاران نفر تلف شدند. لشکریان پاپ قساوت غیرقابل وصفی از خود نشان دادند. مثلا وقتی نایب پاپ موسوم به آرنو Arnaud که سرداری لشکر را برعهده داشت شهر بژیه Begiers را گرفت فرمان داد که سکنه شهر را تا آخرین نفر قتل عام کنند، و چون از او پرسیدند که آیا کودکان و مخالفان با «الحاد» را نیز بکشند او جواب داد: «آری،

همه را بکشید! خدا بندگانش خوب خود را بازخواهد شناخت!

و این همه جنایت به بهانه دفاع از احکام انجیل بود که مردم را به رحم و شفقت و اطاعت و تواضع دعوت می‌کند و امر می‌دهد که هر کس به یک گونه تو سیلی نواخت گونه دیگر خود را نیز به او بنما!

شرح همه جنایات ارتكابی کلیسا به نام انجیل از حوصله این مقال خارج است. کافی است یادآور شویم که فقط محکمه تفتیش عقاید (Inquisition) ده‌ها هزار انسان را شکنجه داده و زنده زنده در آتش سوزانده است. در ظرف مدت ۱۸ سال فقط ترکمادا (Torquemada) رئیس یکی از دادگاههای تفتیش عقاید ۲۲۰۰ نفر را به زنده سوختن در آتش محکوم کرده است. چند تن از این بدبختان مورد این «لطف خاص» قرار گرفته باشند که پیش از به آتش انداختن خفه‌شان کرده باشند! چند تن از آنان در زیر شکنجه‌های غیر انسانی که به دستور آن محکمه «مقدس» نسبت به ایشان اعمال می‌شد جان داده باشند!

این «محکمه» در قرن سیزدهم میلادی توسط کلیسای کاتولیک تشکیل گردید تا با کسانی که به خود اجازه

کمترین تخطی از اصول و معتقدات انجیلی را می دادند مبارزه کند و با پیشرفت علم و دانش و نهضت‌های انقلابی مقابله نماید. اشخاص مظنون به « کفر و الحاد » توقیف و به زندان انداخته می شدند و در آنجا مجبورشان می کردند که به کلیه « جنایات » وارد اتهام محکمه نفتیش عقاید اعتراف کنند. هر گاه متهم اقرار نمی کرد او را شکنجه می دادند و اگر اقرار می کرد باز شکنجه اش می دادند تا به جنایت دیگری نیز اعتراف کند.

شکنجه ها وحشتناک بود: متهم را داغ می کردند، چنان آویزان می کردند که اعضایش از جا در می رفت، با گاز انبر تکه تکه از گوشت تنش را می کنند، مجبورش می کردند سطل سطل آب بنوشد و این کار اغلب باعث مرگ دردناکی می شد، دستها و پاها را در گیره های آهنی مخصوصی چندان می فشردند تا استخوانهایش به صدا در می آمد، به زیر ناخنهایش سوزن فرو می کردند.

ژوان آنتونیو لورنته Juan Antonio Llorente که در اواخر قرن هیجدهم میلادی منشی محکمه نفتیش عقاید صادرید بوده است در این باره چنین می نویسد: « قلم من از شرح این صحنه های وحشتناک عاجز است زیرا من چیزی سراغ ندارم که بقدر این نحوه رفتار قاضیان

محکمه تفتیش عقاید باروح احسان ورحم وشفقت عیسی مسیح که بارها درانجیل به آدمیان توصیه شده است مغایر باشد»

وقتی متهم بر اثر شکنجه‌های بی‌حساب نیمه جان می‌شد و برای خلاصی از شر آن عذاب‌ها - ولو به قیمت جان - به هر چه که قاضیان تفتیش عقاید از او می‌خواستند اعتراف می‌کرد تازه او را يك گناهکار پشیمان بحساب می‌آوردند و تنها لطف مخصوصی که در حق او می‌کردند این بود که قبل از آنکه در آتش بیندازند خفه‌اش می‌کردند. برعکس، هر گاه اعتراف نمی‌کرد او را بعنوان «مرتد»ی که از کرده پشیمان نیست زنده زنده می‌سوزاندند. گاه نیز، چنانکه در مورد وانینی Vanini فیلسوف درساں ۱۶۱۹ عمل شد زبان محکوم را می‌بریدند و زبان را در حضور خود او در آتش می‌انداختند و سپس خود او را می‌کشتند.

این دژخیمان «مقدس» می‌کوشیدند تا مراسم اعدام محکوم را هر چه ممکن است دردناکتر و وحشتناکتر اجرا کنند. اینک، مثلاً شرح دیگری که همان «لورنت» سابق - الذکر حکایت میکند :

«چون بر تعداد محکومین به زنده سوختن در آتش روز بروزی افزود حاکم سویل (۱) مجبور شد در خارج شهر، در صحرائی بنام تابلادا Tablada، یک کوره دائمی از سنگ بسازد که تا امروز بزبان کمادرو Quemadero باقی مانده است. روی چهار گوشه بام این کوره چهار مجسمه گچی بنام چهار پیغمبر افراشتند. نودینان مسیحی که از دین برمی گشتند و در «الحاد» خود پافشاری می کردند زنده زنده در آن انداخته می شدند و در وسط آن کوره سهمگین سوزان آهسته آهسته جان می دادند.»

و سپس «لورنت» اضافه می کند: «چه کسی جرأت دارد بگوید چنین مجازاتی که تنها بر اثر يك اشتباه ساده در فهم انجیل به محکوم تحمیل شده است باروح انجیل سازگار است؟»

دانشمند شوروی، لوزینسکی Lozinski در مقدمه ای که بر کتاب شارل لئا Charles Lea مورخ محاکم تفتیش عقاید نوشته است می گوید:

«وقتی فکر می کنیم که محکمه تفتیش عقاید در دامان کلیسا بسط و توسعه یافته و به انجیل متکی بوده

است تشریح آن برای ما بسیار مشکل می شود. « محققاً در نظر اول ممکن است این فکر متبادر به ذهن گردد که کلیسای کاتولیک با تأسیس محاکم تفتیش عقاید پیوند خود را با انجیل و بطور کلی با مسیحیت گسیخته است، ولی در حقیقت چنین نیست: محکمه تفتیش عقاید با قساوت‌های رذیلانه خود و انجیل با لطف و نرمش بی پایان خود نه تنها با هم مغایر نیستند بلکه مکمل یکدیگرند.

اولاً، به شرحی که قبلاً دیدیم انجیل می آموزد که استثمارگران را دوست بدار و گردن به فرمان ایشان بنه. و اما راجع به غلامان و ستمکشان، بطور کلی انجیل تنها این موعظه را نمی کند که به ایشان محبت بشود بلکه لدی الاقتضا به لزوم سرکوبی بیرحمانه ایشان نیز حکم می کنند. مثلاً انجیل می گوید که به خادم نافرمان «تازیانه بسیار زده خواهد شد». گناهکاران یعنی کسانی که از قواعد اخلاق استثمارگران اطاعت نمی کنند و با کلیسا مخالفت می ورزند، بیرون به تازیکی انداخته خواهند شد، آنجا که فقط گریه است و صدای بهم خوردن دندانها. بنابراین محکمه تفتیش عقاید درست در طریق هماهنگی با روح انجیل گام برداشته یعنی کسانی را که بخود اجازه می داده اند اندک اعتراضی به تعالیم انجیل

داشته باشند و بدانند که مقاومتی در برابر سلطه برده پرور فتودالها و کلیسا از خود نشان می داده اند شکنجه می کرده یا می کشته است.

ثانیاً، قاضیان و گردانندگان محاکم تفتیش عقاید با روح ریاکاری که خاص ایشان بوده است ادعا می کرده اند که با آزار دادن و کشتن «مرتدین» در جهت مطابقت با روح انجیل و عشق به هم نوع صواب بزرگی می کنند.

ببینید چه حرف ریاکارانه ای! می گفتند با سوزاندن جسم گناهکار روح او را از عذاب ابدی جهنم نجات می دهند! و به عقیده خود، این کار را بدون خونریزی انجام می دادند زیرا جسم بر روی آتش بی آنکه خونی از آن بریزد بدل به خاکستر می شود...

چه روی وریای وحشت انگیزی!

خود انجیل نیز حاوی اشارات صریح درباره مجازات کسانی است که از تعالیم انجیلی منحرف می شوند. در این باره کافی است به آتش جهنم و به عذاب های ابدی که انجیل گناهکاران را با آن تهدید کرده و وعده آن را در «روز قیامت» به ایشان داده است اشاره کنیم.

آیا این همان «احسان» انجیلی نیست که گردانندگان محکمه تفتیش عقاید به تبلیغ آن می پرداختند؟ آیا ایشان با ارتکاب تبه کاریهای هولناک خود در حقیقت به این گفته انجیل عمل نمی کردند که می گوید: «اگر کسی درمن نماید مثل شاخه بیرون انداخته می شود و می خشکد و آنها را جمع کرده دو آتش می اندازند و سوخته می شود.» (انجیل یوحنا - باب ۱۵ - آیه ۶). مطلب روشن است: محکمه تفتیش عقاید با اجرای «مین دستور العمل انجیل» بیش از ۳۲,۰۰۰ نفر انسان رازنده زنده در آتش سوزانده و نسبت به بیش از ۳۴۰,۰۰۰ نفر کیفرها و شکنجه های گوناگون اعمال کرده است. در بین این عده بهترین مردم زمان یعنی دانشمندان و متفکران و طیبیان و انقلابیون بوده اند و همه ایشان را به نام انجیل به هلاکت رسانده اند...

هرگز بشریت کشتار خونینی را که در بیست و چهارم اوت ۱۵۷۲ به تحریک کلیسای کاتولیک در پاریس صورت گرفت فراموش نمی کند. این واقعه در تاریخ تحت عنوان «شب سن بارتلمی» وارد شده است. در آن شب فقط در پاریس بیش از دوهزار «مرتد» یا پروتستان را بخاطر دفاع از مذهب کاتولیک به قتل رساندند.



این عمل «مسیحایی» تحت رهبری شارل نهم پادشاه فرانسه و مادرش ملکه کاترین دو مدیسی صورت گرفت. قرار بود به حزب سیاسی مخالف که از فرقه پروتستان بود ضرب شستی نشان داده شود. این کشتار خونین جلوه‌ای بود از یک مبارزه شدید طبقاتی که در آن زمان اغلب شکل مبارزه مذهبی به خود می‌گرفت. نقشه کشتار



پیشوایان کلیسای پروتستان که با شعار «بازگشت به اصول انجیلی» علیه کاتولیکها قیام کرده بودند با همان شیوه وحشیانه کاتولیکها مخالفان عقیده خود را شکنجه می‌دادند یا می‌کشتند. تصویر فوق از «میشل سرو» دانشمند بزرگی است که تالیث را انکار کرد و در ۱۵۵۳ به اسر «کالون» یکی از مؤسسين پروتستانيسم، زنده زنده در آتش افکنده شد.

پروتستانها قبلاً کشیده شده بود. از روز ۲۴ اوت (روز پیش از شب سن بارتلمی) آن قتل عام خونین در پاریس شروع شد و فردای آن روز به فرمان شاه در تمام فرانسه ادامه یافت. در طی دو هفته باز هم در حدود ۱۰۰۰۰ نفر را سر بریدند.

آدم کشان بنام انجیل و به بهانه دفاع از انجیل و با اجرای اصول و احکام انجیل عمل می کردند. پاپ از این تظاهر عظیم «عشق به ممنوع» و «احسان» به وجد آمد و فرمان داد تا چراغانی کنند و مدالی به افتخار عاملین کشتار ضرب نمایند. و ضمناً نماینده‌ای به حضور قاتلان اصداى یعنی «پادشاه مسیحی» فرانسه و مبادرش ملکه فرستاد تا به ایشان به خاطر این جنایت خونین تهنیت گوید.

سایر فرقه‌های مذهب مسیحی چگونه  
به احکام انجیل عمل کرده‌اند؟

کاتولیکها به نام انجیل پروتستانها را گردن می‌زدند، ولی مگر پروتستانها چه رفتاری داشتند؟ مگر یکی از شعارهای پروتستانیسیم رجعت به دوران کلیسای

کاتولیک اولیه (کلیسای غیر مبتلا به بیماری غانقریا) نبود؟  
 حال به بینیم پروتستانها چگونه به اصول عشق به هر نوع  
 و تواضع و عدم مقاومت و احسان عمل می کردند؟

در آغاز قرن شانزدهم، کشور آلمان صحنه مبارزات  
 طبقاتی خونینی گردید. سه دسته به جنگ با هم برخاسته  
 بودند: یکی ارتجاع که در زیر پرچم کاتولیکی گرد آمده  
 بودند، یکی بورژوازی که ایده ثلوزی او در اصول  
 مذهب ولوتری تشریح شده بود، و دیگر انقلابیون که در  
 لباس ایشان مردی به نام توماس مونزر Thomas Munzer  
 قرار داشت. از سال ۱۵۱۷ تا ۱۵۲۵ جنگ داخلی برپا  
 شده بود و تجزیه و تحلیل روش مارتن لوتر Martin  
 Luther پیشوای فرقه پروتستان در این جنگ بسیار  
 جالب است:

در آغاز نهضت، دهقانان و شهرنشینان با همدستی  
 شاهزادگان و طبقه بورژوازی علیه دستگاه پاپ قد بر-  
 افراشتند. منافع اردوگاه بورژوازی اقتضا می کرد که  
 توده ها را بطرف خود بکشاند و به کمک ایشان حقوق  
 و امتیازات و ثروتهای کلیسای کاتولیک را صاحب  
 شود.

در آن هنگام، لوتر مدافع سر سخت مردم در

برابر ظلم و اجحاف کلیسا بود و می نوشت: «همان -  
 طور که ما راهزنان را با شمشیر و آدم کشان را با  
 طناب دار و مرتدان را با آتش کيفر می دهیم چرا به  
 این معلمان شوم و خانه خراب کن دینی یعنی پاپها و  
 کاردینالها و اسقفها و به همه آن خیل بدکاره رومی  
 با کلیه سلاحهایی که در اختیار داریم حمله نبریم و دستهای  
 خود را در خون ایشان نشویم؟» در همین جا خوب توجه  
 کنید که لوتر هوا داران خود را دعوت می کند تا  
 «دستهای خود را در خون دشمنان طبقاتی خویش بشویند».  
 او کاملاً «فراموش» کرده است که اصولی هم به نام  
 عدم مقاومت و عشق به ممنوع وجود دارد، و خود تشنه  
 خون است!

در واقع ستمکشان قصد داشتند به ستمگران چندین  
 صد ساله خود رحم نکنند و محرك ایشان در این مبارزه  
 بیشتر منافع ناشی از تضاد طبقاتی بود نه ندهای مذهبی  
 لوتر. نهضت، تمام آلمان را تکان داد. کارگران اسلحه  
 به دست گرفتند و نبرد را آغاز کردند ولی هرگز به  
 مخیله شان خطور نمی کرد که غنایم حاصله از پیروزیهای  
 خود را طبق انتظار لوتر دو دستی به شاهزادگان و نجبا  
 تقدیم کنند.

خشم انقلابی ملت که بالاخره برانگیخته شده بود نه تنها کانونهای نفوذ پاپ را به برچیدن تهدید می کرد بلکه برای کماخهای شاهزادگان زمین دار و لانه زبوران بارونها و کنتها نیز خطری عظیم شد. در چنین هنگامه ای ناگهان لوتر به یاد تعالیم انجیل افتاد و فریاد «وامسیحا!» برداشت. لحن نوشته های وی بکلی تغییر کرد و او که یکدفعه متواضع و نیک نفس شده بود چنین نوشت:

«من معتقد نیستم که انجیل را با اعمال زور و خونریزی به مردم تحمیل کرد. با کلام بود که دنیای کفر مغلوب شد و با کلام است که کلیسا تا بحال خود را بر سرپا نگاهداشته است و باز هم نگاه خواهد داشت. همانگونه که قدرت کلیسا بدون اعمال زور بدست آمده است همانگونه نیز جبهه ضد مسیح بی آنکه نیازی به اعمال زور باشد خود بخود ساقط خواهد شد.»

اما انقلاب به راهی که لوتر نشان می داد نمی رفت، بنابراین به هر قیمتی بود بایستی آن را در نیمه راه متوقف کرد و سلطه شاهزادگان و نجبا را از خطر سقوط نجات داد. بایستی دست و بال توده های انقلابی

را بست. آنگاه زنجیرهای کهنه آزموده یعنی اصول انجیلی عدم مقاومت در برابر بدی را بار دیگر بیرون کشیدند.

همه‌ذا چنین بنظر می‌آمد که این بار، دیگر نمی‌توانند دست و پای کارگران انقلابی را به زنجیر بکشند. شورش همچون سیلی لجام گسیخته در سراسر آلمان براه افتاده بود و هرمانی را می‌روید و با خود می‌برد. زمین در زیر پای شاهزادگان و بارونها به لرزه درآمده بود. شورشیان با همان شور و التهاب انقلابی که کاخها و خانه‌های ایشان را محاصره می‌کردند کلبه‌ها و دیرها را نیز که کانون آیین کاتولیک بود ویران می‌ساختند. دیگر استناد لوتر به انجیلها و ندهای عدم مقاومت و تحقیر نفس و تواضع و دعوت توده‌ها به اینکه بار دیگر بازبان خوش به زیر یوغی که تازه از آن رهایی یسافته بودند بازگردند مؤثر واقع نمی‌شد. ناچار لوتر، دو باره همه اصول و احکام انجیل را فراموش کرد و نعره‌های وحشیانه و جنگ طلبانه برکشید تا مردم را به سرکوبی انقلابیون و قلع و قمع بیرحمانه ایشان وادارد. لوتر فریاد می‌زد که: «باید ایشان را سرکوب کرد، خفه کرد، و همانگونه که سنگان‌ها را از پا درمی‌آورند ایشان را در نهان و

آشکار باخنجر از پا در آورد. بهمین جهت، ای اربابان عزیز، من فتوی می‌دهم که پیش بتازید، با خنجر بکشید و خفه کنید! اگر شما در این جنگ مقدس از پا در آید شهید شده‌اید و این کمال آمال شما است!

دهقان باید بی هیچ قید و شرط اطاعت کند و اگر اطاعت نکند باید او را بیرحمانه کشت. کار و شلاق تنها مقدری است که دهقان دارد. یکی از حکما می‌گوید: *Cibus, onuset Virgam asino* (یعنی غذا و بار و شلاق، این است آنچه خر را باید!) (در کله دهقانان گاه و بونجه تپانده‌اند و به همین جهت به سخنان خدا گوش نمی‌دهند و خیره سر و احمقند. ناچار باید با زبان شلاق و تفنگ شمشال با ایشان حرف زد، و این زبان، حالشان را بجای می‌آورد. اول دعا کنیم که ایشان از خر شیطان پایین بیایند و اطاعت کنند و اگر نکردند دیگر نباید به ایشان رحم کرد. فوراً شمشالها را به حرف بیاورید و گرنه وضع از بدتر خواهد شد.) رفتار لوتر با وضوح تمام نشان می‌دهد که انجیل برای بهره‌کشانی فی الواقع چه مفهومی داشته است. وقتی لازم می‌شود که کارگران انقلابی را آرام کنند به یاد عدم مقاومت در برابر بدی و احساس و عشق به ممنوع

می‌افتند و اگر این حرفها اثر نبخشید طناب دار را  
 جانشین انجیل می‌کنند و در همان انجیل به آسانی آیاتی  
 می‌یابند که طناب دار را مقدس شمرده و آن را وسیله‌ای دانسته  
 است که انجیل و مسیحیت رسماً بر آن صحه گذاشته‌اند.  
 ضمن خواندن نماز و دعا و قرائت متن انجیلها  
 با صدایی گیرا و روحانی، کارگرانی را که جرأت  
 ادعای حقوق حقه خود را کرده باشند و حشیانه می‌کشند.  
 یکی از دانشمندان اقتصاد نقل می‌کند که پس از جنگ  
 دهقانان در قرون شانزدهم در آلمان، اسقف ورتز -  
 بورگ، به شیوه‌ای که فوقاً ذکر شد، سرتاسر املاک  
 خود را زیر پا گذاشت و بهر جا رسید چاپید و ویران  
 کرد و آتش زد. در این پیشروی مظفرانه ۲۵۶ تن از  
 شورشیان را کشت و برای حسن ختام کار، در مراجعت  
 به ورتزبورگ نیز سر ۱۳ تن از شهر نشینان را از  
 تن جدا کرد. در خیمان ردپوش نظیر این اسقف بسیار مؤمن  
 مسیحی در آن زمان کم نبودند.

لیکن شاید روحانیون ارتدوکس روسیه به ندهای  
 انجیلی عشق به هم نوع پاسخ مساعدتری داده‌اند؟ به هیچ  
 وجه! در آنجا نیز صحنه‌هایی نظیر صحنه‌های مغرب زمین  
 یونجود آمده است.



این روحانیون، روز به روز و سال به سال به کارگران تلقین می کردند که بار بینوایی و ستم را، به همان گونه که عیسی مسیح از ایشان خواسته است، با تسلیم و تواضع به دوش بکشند. دهقانان سرف (وابسته به زمین) و حشیانه استثمار می شدند و ثمره کار ایشان به مالکان اراضی امکان می داد که عمر در بیکارگی و عیش و نوش و تجمل بسر آرند. دهقانان «سرف» برای اندک خطا و حتی بدون جهت و تنها به صرف اینکه ارباب هوس کرده بود آنقدر شلاق می خورد تا نیمه جان می افتاد و گاه نیز می مرد. کافی است از مالک بزرگ موسوم به «سالتی چیخا» یاد کنیم که از بس وحشیگری کرده بود حکومت کاترین دوم، با آنکه خود یک حکومت فئودالی بود، مجبور شد او را محکوم کند. روحانیون برای محکوم کردن جنایات مالکان بزرگ و برای اعتراض به سیستم «سرواژه» یک کلمه در انجیلها پیدا نمی کردند و تمام تبه کاریهای ناشی از «سرواژه» در نظر ایشان با اصول عشق به هم نوع و احسان و غیره که در انجیل تعلیم داده شده است مغایرتی نداشت.

باید گفت که خود روحانیون نیز از مالکان بزرگ اراضی بودند. در آستانه انقلاب، تنها در ۵۰ ایالت روسیه نزدیک به سه میلیون هکتار از اراضی زراعتی به